

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان مرحوم محقق در بخش چهارم راجع به عیوب موجب فسخ بعد از ذکر آن عیوب قبلی، به «عَرَج» رسیدند که آیا لنگی زن باعث حق فسخ مرد هست یا نه؟ فرمودند: «و أما العرج ففيه تردد أظهره دخوله في أسباب الفسخ إذا بلغ الإقعاد».^۱ «عَرَج» را مرحوم مفید در مقنعه دارد که «تردد الارجاء»^۲ زنی که به عرج مبتلاست؛ یعنی می‌لنگد و این لنگی هم برای او یک وصف ملکه‌ایی است، مرد حق فسخ دارد. مشابه این فتوا را مرحوم ابن ادریس در سرائر دارد؛ لکن می‌گوید به اینکه شیخ ما و استاد ما مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) گرچه در نهایت فتوا داد به اینکه عرج خیارآور است، لکن در خلاف از عرج سخنی به میان نیامده است.^۳ متأخران آمدند گفتن اقوالی که در مسئله «عرج» هست به استثنای تردد، چهار قول است: یک قول اینکه عرج مطلقاً باعث فسخ است؛ چه به حد إقعاد برسد و چه نرسد؛ چه بین باشد و چه نباشد. قول دوم این است که عرج اگر بین و آشکار و روشن باشد که معلوم می‌شود این زن می‌لنگد، این حق فسخ می‌آورد. قول سوم این است که به حد اقعاد باشد، طوری باشد که او به سمت نشستن میل داشته باشد. قول چهارم این است که عرج مطلقاً حق فسخ نمی‌آورد، چه بین باشد و چه نباشد، چه به حد إقعاد برسد و چه نرسد. اگر تردد را هم جزء اقوال مسئله بشماریم، می‌شود پنج

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲. المقنعة (للشيخ المفيد)، ص ۵۱۹.

۳. السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، ج ۲، ص ۶۱۵.

قول. ترددی که مرحوم محقق (رضوان الله علیه) دارد، مختوم به فتواست، ملحق به فتواست، تردد محض نیست؛ چون فرمودند: «ففيه تردد أظهره دخوله في أسباب الفسخ».

پرسش: ...

پاسخ: بله، حالا اگر چنانچه «بعد العقد» و قبل از آمیزش پیدا شد، این چه حکمی دارد؟ یک وقت است که نظیر زمان سابق که اولیاء معرفی می کردند و این شخص نمی دید، این شبیه خیار رؤیت است. در آن روایتی که از «محمد بن مسلم» بود، آن جا داشت به اینکه اولیای این زن نگفتند که او عوراست «وَلَمْ يُبَيِّنُوا لَهُ»؛ معلوم می شود نظیر زمان فعلی نبود که حتماً گفتگو بکنند و یکدیگر را بشناسند و معارفه باشد، «لَمْ يُبَيِّنُوا لَهُ»؛ نگفتند که این زن عوراست، حضرت فرمود او حق فسخ دارد یا ندارد، حکمش این است.^۱ این جا هم اگر یک وقتی بیان نکردند، فقط گفتند که این زن با این خصوصیت آماده همسریابی است. اگر قبلاً ندیده بود پس مسئله فسخ است، اگر قبلاً نبود بعد از عقد و قبل از آمیزش بود باز این مسئله مطرح است و اگر بعد از آمیزش پیدا شد باز هم این مسئله است؛ بنابراین جا برای طرح این مسئله هست.

منشأ اختلاف اقوال چهار یا پنج گانه این است که از یک طرفی «اصالة اللزوم» محکم است آن هم لزوم حکمی؛ از طرفی هم حصر اسباب فسخ در چهار یا شش یا هفت، از یک طرف؛ از طرف سوم مفهوم عدد، چون در بعضی از موارد دارد که «لَا يُرَدُّ بِمَا عَدَا»ی اینها که تصریح کرده است. در بعضی از نصوصی که با رقم ها ذکر شدند براساس مفهوم عدد استفاده می شود که عرج و مانند عرج سبب فسخ نیست.^۲ پس سه طایفه از این ادله نشانه این

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷ - ۲۱۱.

است که حق فسخ ندارد: یکی «اصالة اللزوم» است، یکی حصر در اعداد مخصوص است که دارد «ما عدای» اینها فسخ نیست و یکی مفهوم عدد است؛ گرچه عدد مفهوم ندارد، ولی اگر در مقام تهدید بود مفهوم دارد. از طرفی کسانی که قائل اند به اینکه عرج فسخ آور است، نصوص خاصه‌ای است که صحیح هم هست که روایت را باید بخوانیم که اینها دارد به اینکه این فسخ آور است. «أضف إلى ذلك» اگر سند حق فسخ قاعده «لا ضرر»^۱ و مانند آن باشد، دیگر از اول نیازی به نصوص خاصه نبود تا اینکه بگوییم چهار تا است یا پنج تا! درست است که آن هم باید تخصیص بخورد. اگر دلیل خیار، قاعده «لا ضرر» بود، این چنین نیست که ما نیازی به نصوص نداریم؛ در اثبات نیازی به نصوص نداریم، اما در سلب گرفتار این نصوص هستیم. اگر کسی دلیل خیار او «لا ضرر» بود، او نیازی به روایت‌های چندگانه ندارد، بسیار خوب! اما قلمروش را این نصوص تهدید می‌کند. آن چند عیبی که با «لا ضرر» هماهنگ است، با این نصوص هماهنگ است و این آقایان نه به استناد این نصوص، بلکه به استناد «لا ضرر» می‌گویند فسخ می‌آید؛ اما مازاد اینها را همین نصوص جلوی «لا ضرر» را می‌گیرد. اگر کسی سندش «لا ضرر» باشد، مگر «لا ضرر» قابل تخصیص نیست؟! «لا حرج» قابل تخصیص نیست؟! پس اگر دلیل خیار «لا ضرر» هم باشد، به وسیله این نصوص حاصره جلوی اطلاق یا عموم «لا ضرر» گرفته می‌شود. بله در اثبات، احتیاجی به نصوص نداریم؛ اما در تخصیص، در تقیید، در حصر، این نصوص جلو را می‌گیرند.

مسئله زمانی که به آن استدلال کردند، این مسئله «زمانة» را از دیرزمان گفتند که زمانة به معنی عرج و لنگی نیست، تا رسید به مرحوم شهید و بعد رسید به مرحوم صاحب جواهر، اینها هم فرمودند زمانة به معنای لنگی

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۹۴.

نیست.^۱ آن آهه، آن بیماری‌های زمان‌دار را که مزمن است می‌گویند زمانه؛ وقتی بیماری زمان‌مند شد و طول کشید، می‌گویند بیماری او مزمن شد؛ یعنی زمانی دارد.

(مستحضرید که ما در فارسی با داشتن این همه کلمات، اصلاً علم لغت نداریم. ما «نحو» داریم، «صرف» داریم، علوم ادبی دیگر داریم، اما درس لغت نداریم؛ یعنی علم لغت نداریم. اما عربی پهلوان در زبان است؛ این همان‌طور که «نحو» دارد، «صرف» دارد و یک کسی باید مدتی جان بکند تا مواظب دهانش باشد که هر حرفی را نزند و هر طور هم نخواند، لغت هم همین‌طور است، باید جان بکند لغت را بفهمد. ما از تخم انار گرفته، خربزه گرفته، هندوانه گرفته، جو و گندم و برنج گرفته، سبزی‌های نازک قلم گرفته، همه را می‌گوییم تخم! اما عربی این‌طور نیست که رها باشد؛ آنکه برای گندم است به آن می‌گویند بذر با «ذال»، آنکه برای این سبزی‌های مانند شاهی و تره و اینهاست، می‌گویند بزر با «زاء أخت الرءاء». شما فن لغت را که نگاه کنید متحیر می‌مانید! تخم فلان مرغ یک نام دارد، تخم فلان مرغ یک نام دارد. ما در فارسی علمی به نام لغت نداریم که کسی لغت درس بخواند؛ اگر شعر یا نثر است و چهارتا کلمه معنای آن معلوم نیست، می‌رویم به کتاب لغت مراجعه می‌کنیم؛ اما شما وقتی فروق اللغة را مراجعه می‌کنید متحیر می‌شوی! این می‌شود «عربی مبین». اینکه امام باقر (سلام الله علیه) فرمود: قرآن «عربی مبین» فرمود، برای اینکه «يُبَيِّنُ اللَّسْنَ وَلَا تُبَيِّنُهُ اللَّسُنُ»^۲؛ این قدرت را دارد که تمام زبان‌های دنیا را ترجمه بکند، اما زبان‌های دنیا قدرت ترجمه این را ندارند. شما به این فروق اللغة یا اشکال اللغة که مراجعه می‌کنید متحیر می‌شوید! تمام این قطعات دست نام دارد، تمام دانه دانه‌های این سی تا دندان نام دارد. عربی کجا، فارسی کجا! من

۱. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۳۶.

۲. الکافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۲.

نمی‌دانم در جای دیگر در شرق عالم، غرب عالم، لغت یک رشته‌ای باشد که کسی درس بخواند مانند فقه، مانند اصول، مانند نحو، مانند صرف؟ ما در فارسی هر وقت مشکل داشته باشیم به کتاب لغت مراجعه می‌کنیم و مشکل ما حل می‌شود؛ اما در عربی «لغت» یک فن است، مانند فقه است، مانند اصول است. آدم وقتی سری به این کتاب لغت و اینها می‌زند متحیر می‌شود!

غرض این است که در این مقایسه دارد «الزمانة» إشعار دارد به بیماری‌های زمان‌دار می‌گویند مزمن. در «الزمانة» «باب الزاء أخت الراء»، ایشان دارد که اصلش «ضاد أخت الصاد» است؛ نظیر ضامن بودن، اصل این زمانه به معنی آهه اصلش «ضاد» است.^۱ وقتی به «ضمن» باب «ضاد» که مراجعه می‌کنید در همین مقایسه دارد که این «ضاد»ش مُبدل از «زاء أخت الراء» است؛^۲ حالا یک غفلتی است از ایشان که چگونه شد که این اشتباه را ایشان کردند در همین مقایسه اللغه! غرض، از «زمانة» «باب الزاء أخت الراء»، در آن جا دارد که اصلش «ضاد أخت الصاد» است؛ وقتی به «ضمنة» «ضاد أخت الصاد» مراجعه می‌کنید، می‌گویند این «ضاد»ش مُبدل از «زاء أخت الراء» است.

«علی‌ای حال» زمانه به معنی آهه است، به معنی عرج نیست؛ پس روایتی که در آن «زمانة» است، این نمی‌تواند دلیل باشد که عرج باعث فسخ است و به «اصالة اللزوم» مراجعه خواهد شد.

وسائل، جلد ۲۱ صفحه ۲۰۷ باب یک از ابواب «بَابُ عُيُوبِ الْمَرْأَةِ الْمُجَوِّزَةِ لِلْفَسْخِ»، در آن جا حدیث اول و دوم و سوم و همچنین چهارم سخن از حق فسخ با عرج نیست؛ لکن در روایت پنجم این باب که مرحوم کلینی^۳ -

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۳.

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۳۷۲.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۰۸.

گرچه «سهل» در آن هست - «عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ» نقل کرد این است که «إِذَا دُلِّسَتِ الْعَقْلَاءُ وَالْبَرَصَاءُ وَالْمَجْنُونَةُ وَالْمُفْضَاةُ وَمَنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ ظَاهِرَةٌ فَإِنَّهُ تُرَدُّ».^۱ این «زَمَانَةٌ» چون معلوم نیست به معنی عرج باشد، پس این دلیل نیست بر اینکه با عرج بشود فسخ کرد.

آنهايي هم که گفتند با عرج نمی شود فسخ کرد، با حصر روایت شش همین باب یک که دارد: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجَذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»^۲ یک عده خارج شدند و بقیه تحت این منع ماندند، داخل است.

اما کسانی که می گویند عرج باعث حق فسخ است، به روایت هفت همین باب یک تمسک کردند که «عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» که این روایت معتبر است، «قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه)، «تُرَدُّ الْعَمْيَاءُ وَالْبَرَصَاءُ وَالْجَذَمَاءُ وَالْعَرَجَاءُ».^۳ مرحوم شیخ صدوق در مقنع همین مضمون را به صورت مرسل نقل کرده است که فرمود: «رَوَى فِي الْحَدِيثِ أَنَّ الْعَمْيَاءَ وَالْعَرَجَاءَ» یعنی کل واحد از اینها «تُرَدُّ»، او به صورت مرسل نقل کرده است.^۴

در روایت ثانی این باب که مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» نقل کرد این است که «يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةُ فَيُؤْتَى بِهَا عَمْيَاءٌ أَوْ بَرَصَاءٌ أَوْ عَرَجَاءٌ». گاهی قبل از اینکه یکدیگر را ببینند، مسئله عقد برقرار می شود؛ لذا دارد که این زن را به عقد این مرد در آوردند

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۴. المقنع، ص ۱۰۴.

«فَيُؤْتِي بِهَا» وقتی که آوردند دیدند که این عمیاء است یا برصاء است یا عرجاء، حضرت فرمود: «تُرَدُّ عَلَى وَلِيِّهَا».^۱

روایت دوازده این باب که «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» نقل کرد این است که فرمود: «تُرَدُّ الْبَرَصَاءُ وَالْعَمِيَاءُ وَالْعَرْجَاءُ».^۲

در روایت یک باب دو آن جا سخن از «زمانة» است که «زمانة» معلوم شد که دلیل نیست یا اصلاً یقیناً مربوط به عرجاء نیست یا مشکوک است. روایت اول باب دو که مرحوم کلینی^۳ با سند معتبر گرچه «سهل» در آن هست نقل کرد «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ وَلِيِّهَا فَوَجَدَ بِهَا عَيِّباً بَعْدَ مَا دَخَلَ بِهَا قَالَ فَقَالَ إِذَا دَلَّسْتَ الْعَفْلَاءَ وَالْبَرَصَاءَ وَالْمَجْنُونَةَ وَالْمُفْضَاةَ وَمَنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ ظَاهِرَةٌ فَإِنَّهَا تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا»^۴؛ این نشان می‌دهد به اینکه قبلاً ندیده بود و حضرت فرمود «تُرَدُّ»؛ چون معلوم نیست «زمانة» عرجاء را شامل بشود یا نه؟ این روایت از بحث بیرون خواهد بود.

پرسش: ...

پاسخ: آن با حصر برطرف می‌شود، هر بیماری را می‌گیرند و خصیصه‌ای به عرجاء ندارد، هر بیماری که زمان‌بر باشد؛ اما این یک عیب است، یک بیماری نیست. بین مرض و عیب فرق است؛ مرض این است که انسان احساس

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۰۸.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۱.

درد می‌کند و دارو مصرف می‌کند، این می‌شود مرض؛ الآن کسی که أعرج است مریض نیست. قرآن کریم اینها را در قبال هم قرار داده است.^۱ آدم لنگ را نمی‌گویند مریض، می‌گویند معیب.

روایت‌های بعدی که در باب دوم هست، یکی روایت شش باب دوم است که مرحوم شیخ طوسی به اسناد خود از «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيُؤْتِي بِهَا عَمِيَاءَ أَوْ بَرَصَاءَ أَوْ عَرَجَاءَ»؛ پس معلوم می‌شود قبلاً نمی‌دیدند. شما این قبالة‌های قبلی را اگر دیده باشید یا در کتاب‌های تاریخ ملاحظه کرده باشید، وقتی می‌خواستند قبالة بنویسند و از زن نام ببرند می‌گفتند «عوره مستوره»! کل زن را عورت می‌دانستند، عوره مستوره فلان بانو! این طور بود. «يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيُؤْتِي بِهَا عَمِيَاءَ أَوْ بَرَصَاءَ أَوْ عَرَجَاءَ قَالَ تُرَدُّ عَلَى وَلِيِّهَا وَ يَكُونُ لَهَا الْمَهْرُ عَلَى وَلِيِّهَا»^۲ که او معیبی را تحویل این شخص داده است.

بنابراین از مجموع این بحث‌ها برمی‌آید که درست است «اصالة اللزوم» محکم است، ولی این دو سه تا روایت معتبر است. منتها آن مشکل همچنان باقی است؛ حالا مرحوم مفید چون به خبر واحد عمل می‌کند بله، اما سید مرتضی اگر به این روایت عمل بکند باید جواب بگوید که به چه دلیل؟! و این ادریس اگر گرایشی دارد به عمل به این‌گونه از روایات به چه دلیل؟! یعنی حلقه درس مرحوم مفید طوری بود که علمای فراوان بودند که نظرشان همین بود، بعد حلقه درس سید مرتضی، بعد حلقه درس شیخ طوسی؛ آن وقت این ادریس را هم وادار می‌کرد که

۱. سوره نور، آیه ۶۱؛ سوره فتح، آیه ۱۷؛ «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ».

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۳.

بگویند این همه علما این فرمایش را گفتند من هم باید بگویم. شما می‌دانید سند فرمایش این آقایان روایات است، شما هم که درباره خبر واحد آن تعبیر حاد را دارید.^۱ این است که همچنان این معما باید حل بشود - إن شاء الله -

پرسش: این «بَابُ ثُبُوتِ عُيُوبِ الْمَرْأَةِ» صفحه ۲۱۶ آن جا دارد که «وَإِنْ كَانَ بِهَا يَغْنِي الْمَرْأَةُ زَمَانَةً لَا تَرَاهَا الرَّجَالُ»، مرد نمی‌تواند ببیند. منظور این است که این یک بیماری خاص دیگری هست.

پاسخ: باب چهارم دارد «وَإِنْ كَانَ بِهَا يَغْنِي الْمَرْأَةُ زَمَانَةً لَا تَرَاهَا الرَّجَالُ أُجِيزَتْ شَهَادَةُ النِّسَاءِ عَلَيْهَا».^۲ ملاحظه بفرمایید این در صدد این نیست که این فسخ می‌آورد یا نه؛ این عیب است، یک؛ اثر خاص خودش را دارد یا نه؟ اما از کجا معلوم است که این زمانه دارد یا نه؟

پرسش: یعنی زمانه را نمی‌خواهد بگویند عرجاء است.

پاسخ: نه، گاهی این عرج در خود قدم است، یک وقتی بین قدم و ساق است، یک وقتی بین ساق و ران است، یک وقتی با کشاله است؛ این عرج این مراحل طولانی را دارد. اگر چنانچه این عرج در آن بخش‌های پایانی کشاله و اینها باشد فقط زن‌ها می‌توانند ببینند، مرد که نمی‌تواند ببیند، در راه رفتنش هم که نیست، یک نقص ظریفی است و یک کج‌تابه‌ای است که در قسمت‌های ران به بالاست که فقط زن‌ها می‌توانند شهادت بدهد، چون زن‌ها می‌بینند. عیب هست، یک؛ مستور است، دو؛ در قسمت‌های عادی به حسب راه رفتن معلوم نمی‌شود، سه؛ در قسمت‌های کشاله و مانند کشاله نزدیک است که زن‌ها می‌بینند، چهار.

پرسش: باید متعارف باشد، به دقت عقلی که نیست.

۱. السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، ج ۱، ص ۲۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۶.

پاسخ: نه، عیب که به دست ما نیست، اقسامی دارد؛ این جا که حضرت فرمود به هر معنایی که ما ذکر بکنیم، به هر وسیله‌ای که ذکر بکنیم یک عیبی است که فقط زن‌ها می‌بینند؛ البته مرد اگر بتواند ببیند تشخیص می‌دهد، ولی نمی‌بیند. چون مرد نمی‌بیند و فقط زن‌ها می‌بینند، تشخیص می‌دهند؛ نظیر قابله‌ها. این کاری به دقت عقلی ندارد، یک امر عادی عرفی بین محسوس است، منتها در جایی است که فقط زن‌ها می‌بینند. قبلاً که می‌گفتند شهادت قابله نافذ است، این برای آن بود که مستور بود.

پس بنابراین این عیب که ایشان فرمودند «تردد»، تردد نیست. اثرش هم همین است که شاید برخی از بزرگان مانند مرحوم شیخ بعضی‌ها را ذکر کرده و بعضی‌ها را ذکر نکرده، منشأ خلاف باشد. اقوی این است که این عیب است، البته آن مرحله ضعیفش عیب نیست، مرحله قوی آن یقیناً عیب است، مرحله وسطی هر جا ما شک کردیم به اطلاق «اصالة اللزوم» تمسک می‌شود، یک؛ به اطلاق نصوص تحدید تمسک می‌شود، دو.

«و الحمد لله رب العالمین»